

عدالت مستعد سوء استفاده و سوارشدن اراده قدرت یا میل به قدرت بی نهایت دولت‌ها بر آن می‌شود. بهترین وسیله نقلیه برای بیکه تازی نامحدود دولت و مشروعیت‌نمایی، عدالت است. اما به نظر می‌رسد عدالت منفی برخلاف عدالت مثبت حداکثری، پیشاپیش محدود و کم‌مدعا است.

عدالت منفی به منزله آزادی رشد افراد و رقابت آزاد است و همین کافی است تا عدالت به مثابه اعتدال را محقق سازد. عدالت منفی یا حداقلی از یک سو وابسته به آزادی منفی و از دیگر سو وابسته به آزادی مثبت است. هرآنچه بیش از این و خارج از این باشد، بدل به دیکتاتوری و ظلم خواهد شد. یعنی مداخله دولت برای عدالت می‌تواند سازگار با ارزش‌های انسانی باشد، به شرطی که مزاحمتی برای آزادی ایجاد نکند.

افزون بر این، عدالت منفی، شرط و مقدمه عدالت مثبت و اثباتی است. عدالت منفی را می‌توان به ظلم نکردن هم تعبیر کرد. عدم خشونت و عدم حذف دیگری و عدم ممانعتی بر سر راه رقابت و رشد فردی و گروهی افراد از مصادیق عدالت منفی است. هر وقت عدالت میل به جدایی از آزادی داشته باشد، این تنها به تضعیف آزادی منجر نمی‌شود بلکه سبب ظلم آشکار یا بی‌عدالتی می‌شود. هیچ چیز به اندازه عدالت فریه، ضد عدالت نیست. تنها عدالت به منزله انصاف و تعادل است که می‌تواند کارآمد و درست باشد؛ هم عامل آزادی باشد هم معنای درست عدالت؛ اقتران عدالت و آزادی نام دیگر تعادل است.

نکته دیگر این که عدالت، مبهم است و درست از همین ابهام و تحقق‌ناپذیری است که به راحتی فریب، امکان ظهور و بروز می‌یابد. اما آزادی به ویژه آزادی منفی که عمدتاً به معنی عدم مداخله دیگری در حریم خصوصی و اهداف خصوصی فرد است، معنایی ارتکازی، ساده و بی‌درنگ را از خود پیش روی مامی نهد. این تصویر که فرد، مزاحم حریم و اهداف خصوصی فرد دیگر نشود، روشن و واضح بوده و امکان دروغ بر آن وجود ندارد؛ درحالی که به بهانه امنیت و عدالت و حتی حفظ تعادل در حریم خصوصی شهروندان، دخالت‌ها و تعرض‌ها صورت گرفته است.

عدالت منفی مقترن و دست‌کم مقارن با آزادی منفی است و اصلی است که آزادی مثبت را در حریم عمومی پاسداری می‌کند. عدالت منفی به منزله وجود امنیت برای همه به منظور تحقق آزادی مثبت و تحقق استعداد و تعقیب اهداف در رقابت با دیگران است. اما این که دولت در پی عدالت مثبت به معنای حداکثری باشد، خود به رقیب افراد بدل می‌شود؛ آن هم رقیبی که خارج از عدالت و انصاف با امکان و اطلاعات خاص پا به میدان نهاده است. اساساً میدان و قواعد بازی و داوور و بازیگر، همه به او تعلق دارد و دیگران در بهترین حالت و در صورت و تحقق اصل شفافیت، تماشاگرانی بیش نخواهند بود.

ممکن است سؤال شود پس این که گفته می‌شود «حق به حق دار می‌رسد» چه می‌شود یا این که یک قاضی به درستی حق را به حق دار می‌رساند چه معنایی جز عدالت می‌دهد؟

باید بگوییم این همان عدالت منفی یا انصاف است. عدالتی است منتظر و معقول و

آزادی منفی
می‌گوید آزادی تو،
آزادی من را حد
می‌زند و تعیین مرز
می‌کند. عدالت
منفی هم می‌گوید
آنچه روامی دارم که
«دیگری» در حق
من انجام دهد، من
هم در حق دیگری
انجام می‌دهم؛
به شرطی که
آزادی او و خود را
مخدوش نکند.